

دکتر مریم محمدزاده

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر

دکتر رحمان مشتاق مهر

دانشیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

نمونه‌هایی از گونه‌های بیان شعر سیاسی تا اوایل قرن

هفتم

چکیده

آثار اغلب شعرا و نویسندگان برجسته ایرانی از گذشته تا امروز، آینه تمام‌نمای محیط و روزگار زندگی آنان بوده است؛ چنان‌که بسیاری از آنان در تحلیل و تبیین دشواری‌های زندگی به مراتب تیزبین‌تر و حساس‌تر از سایر دانشمندان اجتماعی بوده‌اند؛ از خود مردم و در تعامل با آنان بودند و در قبال مسایل و مشکلات جامعه، احساس مسئولیت می‌کردند؛ در نتیجه با سرودن اشعار سیاسی و اجتماعی، در برابر ناراستی‌ها و کجروی‌های هیأت حاکم عکس‌العمل نشان می‌دادند. چنین افرادی گاهی با لحن آشکار و با شجاعت تمام به بیان انتقادات خود می‌پرداختند؛ گاهی نیز ترس از قتل و کشتار و چماق تکفیر، آنها را وادار می‌ساخت که از شیوه غیرمستقیم استفاده کنند و با بهره‌گیری از زبان پند و اندرز، و یا از زبان حیوانات، پیران، و عقلائی مجانبین، و یا با استفاده از ابزارهای طنز و هجو، رسالت خود را به انجام برسانند. هدف ما در این

مقاله بررسی کلی و نقل نمونه‌هایی از این نوع اشعار تا اوایل قرن هفتم است.

واژه‌های کلیدی:

انتقاد، سیاست، شعر فارسی، ادبیات سیاسی، سنایی، نظامی .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

از همان ابتدای شعر فارسی، شعر درباری در دربارهای طاهریان و صفاریان پدیدار شد و در دربار سامانیان به رشد و پیشرفت چشمگیری دست یافت. در این دوران، شعرا جزو مجموعه درباریان شمرده می‌شدند؛ در دستگاه حکام و امرا زندگی می‌کردند و در قبال دریافت مقرری و راتبه، موظف بودند در بیان مناقب و فضایل ممدوح، قصاید مدحی بسازند و پادشاه را در اعیاد و ایام رسمی مدح گویند. به ذکر اوصاف دل انگیزی از مجالس بزم و سرور شاهان، کاخها و باغهای مجلل و آراسته و لشکر کشی‌ها و فتوحات و... پردازند و احیاناً در برخی از مواقع، مرثیه‌ای بسرایند. در شعر این دوران به ندرت می‌توان نشان ضعف و ناامیدی یافت. «زندگی مرّقه غالب گویندگان این عصر... وسیله بزرگی شده است برای آنکه در شعر این عهد همواره صحبت از کامرانیها و عیش و عشرتها شود و کمتر از ناکامی و نامرادی و یأس و بدبینی و انزوا و انقطاع از خلق و نظایر این مسایل در آن سخن رود.» (صفا؛ ۱۳۶۶؛ ۳۶۵) از آن رو طبیعی است که در دوران صفاریان و سامانیان شعر سیاسی- انتقادی رواج نداشته باشد. اگر انتقاداتی در شعر این دوره به چشم می‌خورد صرفاً انتقاد اجتماعی و اخلاقی و نتیجه نگرش فلسفی به کار و بار هستی است؛ از قبیل انتقاد از دنیا و دنیاپرستان، ناکامی دانشوران، سست شدن ایمان و ضعف دینداری در میان مردمان، رواج بی‌خردی و بی‌دانشی و نظایر اینها. گاهی شاعر این دوران، خردمندان را شاد نمی‌یابد و اوضاع زمانه را به گونه‌ای تصویر می‌کند که در آن اهل علم و فضل و دانش و ادب در تنگنای مالی و فقر و ناداری هستند و دیگران در مال و ثروت غرق شده‌اند و در رفاه کامل به سر می‌برند. (دبیر سیاقی، ۱۳۷۴، ۱۳) شاعر این دوران گاهی کار جهان را فسوس و بازی می‌داند و آن را به صورت موجود پر نقش و نگاری وصف می‌کند که در ظاهر، آراسته و زیباست ولی در باطن همانند خوک و گراز، پر از پلیدی و زشتی است. نا کسان در آن ارجمندند و عاقلان با خفت و خواری به سر می‌برند. (همان؛ ۷۱-۷۲)

رفته رفته از اواخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم و همزمان با تسلط ترکان غزنوی و رواج و گسترش تعصبات مذهبی و ظلم و ستمگری و غارت و چپاول و حملات

پی‌درپی سلطان محمود و مسعود غزنوی به دیار هند و کشتار و فجایع بی‌حدّ و حصر آنان، برخی انتقادهای سیاسی شکل گرفت. در این دوران بود که کسانی در حال و هوای روزگار جدید، از این که عمری را در مدح سلاطین سامانی مدیحه‌سرایی کرده احساس ندامت می‌کند و با درایت و تیز بینی خود از زمانه جفا پیشه و گردش ایام ناسازگار شکوه سر می‌دهد. (ریاحی، ۱۳۷۳، ۸۳) همچنین تحت تأثیر همین اوضاع و احوال است که محمد عبده کاتب، در اواخر قرن چهارم، در انتقاد و مذمت از دیوانیان، آنان را به دیو مانند می‌کند.

«گویند مرا: چراگریزی از صحبت و کار اهل دیوان

گویم: زیرا که هوشیارم دیوانه بود قرین دیوان»

(دبیر سیاقی، ۱۳۷۴، ۱۹۸)

بنا به تحقیق، فرزانه توس اولین شاعری است که در اثر سترگ و بی‌همتای خود بر شاهان ظالم و مستبد تاخته و سخت از آنها انتقاد کرده است. او بود که جانب مردم غارت شده و پریشان خاطر را رها نکرد؛ بلکه با آنها همدردی نمود و با تجاوزات بیگانگان و فساد و تباهی حاکمان نالایق غزنوی به پیکار برخاست. وی در چنان دوران پر آشوب و جوّ اختناق‌آوری که حکام، انگشت در جهان کرده و قرمطمی می‌جستند، می‌خواست با تدوین شاهنامه خود، پیامی از تاریخ پر درد و رنج و تجربه نسلهای پیشین را به نسلهای آینده برساند، و با بیان آنها، وضعیّت جامعه مرعوب و وحشتناک خود را نشان دهد و آیین درست شهریاری را به حاکمان معاصر خود بیاموزد. به گواهی تاریخ، بعد از شکست سلطان مسعود غزنوی در نزدیکی حصار دندانقان، ستاره اقبال دولت غزنویان روی به افول نهاد و کرّ و فرّ دولت سلجوقیان اوج گرفت و بنیاد امپراتوری وسیع سلجوقی استوار شد. امپراتوری که با وجود وسعت قلمرو و قدرت نظامی، اجرای عدالت در آن، دارای معنا و مفهوم نبود. ظلم و ستم و اختلاف درونی شدید موجب کشتارها و انقلابات پیاپی و بی‌ثباتی اوضاع کشور شد و زمینه را برای حضور غزها و فساد و قتل و غارت و اغتشاش و ناامنی فراهم آورد. در این میان اتسز خوارزمشاه شروع به کشور گشایی و فتوحات کرد و دوره صد ساله حکومت خوارزمشاهیان که مصادف با آغاز تعصبات مذهبی در ایران بود و غالباً به

نزاعها و ستیزه‌جویی‌های خونین منجر می‌شد، آغاز گشت. در تمامی این دوران، شاهد حکومت بردگان و غلامان سلطنت یافته‌ای هستیم که جهالت و نادانی و بی‌خبری، دست‌مایه حکومتشان است؛ انسانهایی ستمکاره، فاسد، فرومایه، غلامباره، خونریز، غارتگر و شرابخواره، و امیران بی‌حمیتی که جز کشتن و قتل عام، غارت نمودن زر و سیم مردمان، به اسارت بردن زنان و کودکان، ویران نمودن آشیان انسانها و جور و اعتساف و آزار و تعدی، هنر دیگری ندارند. زندگی عمومی در این عصر از دوران آشفته‌ای حکایت دارد که در آن امرا و شاهزادگان یک سلسله، پیوسته در نزاع و درگیری با یکدیگر هستند؛ در نتیجه شهرها، هر چند گاه یک بار، به دست امیری که داعیه حکومت دارد، می‌افتد اما پس از چند صباحی، امارت جوی دیگری بر آن می‌تازد و دوباره بازار غارت و قتل و اسارت رونق می‌گیرد. در چنین اوضاعی مروت، معدوم می‌شود و وفا منسوخ، و تهمت بد دینی به مثابه حربه‌ای برای از میان بردن آزادی به کار می‌رود و تحمیل مالیاتها و خراجهای گزاف مردمان را عاصی می‌کند. از سویی عده‌ای متملق مداح در دربارهای سلاطین گرد می‌آیند و با گرفتن صلوات گرانها به دروغ از شجاعت و عدالت و مهوروزی سلاطین سخن می‌گویند و بر اعمال ناشایست آنها پرده می‌کشند؛ در همان حال عده‌ای دیگر از اهل ذوق و اندیشه، در میان این تاریکی‌های اجتماعی و بی‌عدالتی‌ها، فرصت را مغتنم می‌شمارند و به افشای ناهنجاریهای روزگار، و ظلم و تعدی ستمگران می‌پردازند و با سرودن اشعار انتقادی، رسالت خود را به انجام می‌رسانند.

علاوه بر اشعار انتقادی، در دیوان شعرای مداح اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به بعد، به قصایدی برخورد می‌کنیم که در آن ظلم و ستمگری و تعدی و اجحاف شاهان ترک نژاد و کارگزاران آن عیناً منعکس شده است. ناگفته پیداست که این قصاید، نه به خاطر انتقاد از آنان، بلکه به خاطر نشان دادن شجاعت و دلاوری ممدوحان سروده شده است و به نوبه خود مهر تاییدی بر صحت اشعار انتقادی وارد می‌کنند.

اشعار انتقادی

یکی از ویژگیهای برجسته ادب فارسی که می‌توان از آن راه به اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار هر شاعری پی برد، انتقادهای و اعتراضهایی است که در شعر او دیده می‌شود. این انتقادات در دو بستر عمده جریان می‌یابند: انتقاد اجتماعی و انتقاد سیاسی.

شعر متضمن انتقاد اجتماعی، شعری است مربوط به حوزه فرهنگ و تمدن یک کشور، که تمامی نارساییها و رذایل اخلاقی، فساد مردم و تباهی در اوضاع جامعه و فرد، و آداب و روابط غلط رایج در میان طبقات مختلف جامعه را به باد انتقاد می‌گیرد؛ کارهای نادرست و ناشایست شاعران، بازاریان، متشرعان، طبیبان، فقهای زهد فروش، دنیا دوستان و مدعیان معنویت را این‌گونه اشعار رسوا می‌کنند. به تعبیر استاد شفیع کدکنی، شعر اجتماعی «شعری است که مسأله‌ای از مسایل اجتماعی را به گونه‌ای تصویر کند ولی ضرورتاً گوینده آن شعر، آگاهانه به ایدئولوژی خاصی وابسته نیست و به غریزه و درک انسانی خویش، تباهیهای جامعه را احساس می‌کند و به زبان شعر تصویر» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶، ۱۰۴) چنین اشعاری از آغاز شعر فارسی وجود داشته است؛ با وجود این از نیمه دوم قرن پنجم بر دامنه آن افزوده شد و شاعران، شاخه‌ای از شعر اجتماعی را برای انتقاد از ارکان دولت و متصدیان امور مردم و حاکمان جامعه به کار گرفتند و امور سیاسی جامعه را با نگاهی نقادانه، موضوع و محور اشعار خود قرار دادند که آن را شعر سیاسی - انتقادی می‌نامیم.

شعر سیاسی، شعری است که «سراینده با آگاهی کامل نسبت به تحولات تاریخ و لحظه‌ای که در آن می‌زیسته شعر می‌سراید و این شعر او عملاً در نفی بعضی ارزشها و اثبات بعضی ارزشهای دیگر است.» (همان؛ ۱۰۳) شاعری که شعر سیاسی - انتقادی می‌سراید، شاعری متعهد است که پای از دایره مدح بیرون می‌نهد و با نگاهی نقادانه و در عین حال دردمندانه، احوال روزگار خویش را مورد کنکاش قرار می‌دهد. با قدرت حاکم از در ستیز در می‌آید و رفتار ظالمانه حاکمان را در آثار خود طرح و نقد می‌کند. در چنین اشعاری، شعرا نسبت به مسایل سیاسی آگاهی کافی دارند و با دیدن فساد و بدکاری سازمانهای اداری سیاسی و... وظیفه خود می‌دانند که از فساد و

ظلم دستگاه حاکم و سازمانهای سیاسی - اداری انتقاد کنند و ماهیت شاه مستبد و اطرافیان خیانت پیشه و ریاکار او را جلوه‌گر سازند. این دسته از شاعران، شجاع‌ترین افشار جامعه و در عین حال غمخوار مردم بوده‌اند و هدف آرمانی آنها مبارزه با جهل و نادانی و مخالفت با دستگاه ستمگر حاکم و تشویق و ترغیب آنان به عدالت و داوروزی بوده است. شاعر در چنین اشعاری یا از یک جریان سیاسی که به نظرش نادرست می‌نماید و یا از رفتار فردی از دست اندرکاران حکومت انتقاد می‌کند و با بهره‌گیری از طرق گوناگون به افشای واقعیتهای می‌پردازد. این شیوه‌ها تابع شرایط اجتماعی و سیاسی و موضع‌گیریهای شخص شاعر و نویسنده در برابر آن بوده است. این اشعار گاهی با لحنی صریح و آشکار به صورت مستقیم بیان می‌شود و منتقد با بی‌باکی و جسارت تمام با استفاده از نقاط ضعف و کاستی‌های مشهود در محیط زندگی پرده از روی حقایق برمی‌دارد و ناروایی‌های جامعه‌اش را محکوم می‌نماید. در این راستا ممکن است صراحت در بیان را با دشنام‌ها و توهین‌ها و کلمات رکیک و زننده همراه سازد که در این هنگام نقد گزنده‌ای شکل می‌گیرد که می‌توان آن را هجو نامید. گاهی نیز قتل و کشتار و عدم وجود امنیت در جامعه سبب می‌شود که منتقد از شیوه غیرمستقیم استفاده نماید و در قالب اعتراض به چرخ و آسمان و تقدیر؛ استفاده از زبان پند و اندرز؛ بیان حکایات تمثیلی؛ انتقاد از زبان عقلای مجانبین، پیران و مشایخ؛ و استفاده از ابزار طنز، انتقادهای خود را بیان می‌کند.

(۱) بیان انتقادات به صورت مستقیم

در این شیوه، شاعر و نویسنده با شجاعت تمام و با لحنی صریح و آشکار به بیان انتقادهای خود می‌پردازد. ناصر خسرو از شاعران این دوره است که به دستگاه قدرت دنیوی پشت کرد و به آستان خلفای فاطمی که به زعم او پایگاه معنویت و قداست بود، روی آورد. او در مدح فاطمیان نوعی مبارزه غیرمستقیم با حاکمان نفس پرست و ستم پیشه را در نظر داشت. وی، هم با خلافت بغداد سر ستیز دارد و هم با سلجوقیان که به پشتوانه خلفای عباسی حکومت می‌کنند؛ پس به ناچار تازیانه انتقاد را به دست می‌گیرد و به نیروی قلم خود به ستیز و نبرد با حاکمیت

سیاسی زمانه خود می‌پردازد. شعر او از جهت طرح انتقادات سیاسی، تحوّل و انقلاب عظیمی در قصیده سرایی به وجود آورد. وی برای بیان این انتقادات زبانی صریح و بی‌پرده دارد و با صراحت کامل، زبان به نکوهش می‌گشاید. و در این رهگذر هیچ‌کس از نیش زبان او جان سالم به در نمی‌برد. در این راستا حتی خلیفه عباسی را هم مستثنی نمی‌کند! از لحاظ سیاسی آن‌چنان نفرتی وجود او را فرا گرفته است که مخالفت خود را به صورت علنی با خلافت بغداد اعلام می‌دارد و آنها را غاصب خلافت و دجال صفتانی می‌داند که به ناحق بر منبر حق تکیه زده و میراث پیامبر را غصب کرده‌اند. (ناصر خسرو، ۱۳۷۸، ۹۴ و نیز رک ۳۳۹-۲۱۷) و اظهار امیدواری می‌کند که در روز قیامت از دست عباسیان دادخواهی نماید. او ضمن بیان انزجار از خلفای عباسی، با تعبیرات مختلف، حکومت سلجوقیان را به زیر سؤال می‌برد و خطاب به آنها می‌گوید شما گرگ صفتانی هستید که از یکی می‌ربایید و به دیگری می‌دهید؛ از کیسه مردم برمی‌دارید و خرج مطربان می‌کنید:

«گرگی تو نه میر مر خراسان را سلطان نبود چنین تو شیطانی»

(همان، ۶۰)

وی بر آن است امیران ترک سلجوقی که در خراسان آشوب بر پای کرده‌اند، اهل فساد و تباهی‌اند و به واسطه فساد و شرّ و اعمال ناشایست آنها، خاک خراسان لگدکوب ابلیس شوم و لعین گردیده است. (همان ۱۶ و نیز رک ۳۵۱-۱۳۷-۱۱۷-۱۰۸) ناصر خسرو، این مغروران و شیفتگان قدرت را به خاطر مالیاتها و خراجهای سنگینی که از مردم می‌گرفته‌اند مورد نکوهش قرار می‌دهد و می‌گوید:

«ای غره شده به پادشایی بهتر بنگر که خود کجایی
گر شاه تویی ببخش و مستان چیزی تو ز شهر و روستایی
زیرا که ز خلق خواستن چیز شاهمی نبود بود گدایی»

(همان، ۲۶۰)

مسعود سعد نیز در پاره‌ای از اشعار خود از این شیوه استفاده کرده و با صراحت تمام و لحنی تند، از روزگار بی‌فریادی که در آن افراد شایسته و کاردان و نژاده، زیردست و مطیع گروهی نالایق و بی‌هنر و فرومایه شده‌اند شکوه سر می‌دهد. وضعیّت

جامعه‌ای را ترسیم می‌کند که در آن از آزادی و استقلال خبری نیست و هیچ کس جرأت اظهار نظر آزادانه را ندارد. (مسعود سعد، ۱۳۷۴، ۱۱۰ و نیز ر.ک ۲۶۰-۲۵۹-۱۵۲) وی در قصیده‌ای، وزیر وقت را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: در این ایام کسی به فکر ولایت نیست و توجهی به اسلام نمی‌شود؛ فساد و ظلم همه جا را فرا گرفته است؛ مفسدان بر همه کاری قادر هستند ولی کسی را یارای مجازات کردن آنها نیست.

«کارهای فساد را امروز حدّ و اندازه‌ای و غایت نیست
می‌کنند این و هیچ مفسد را بر چنین کارها نکایت نیست»

(همان، ۷۵)

سنایی که از متفکران اجتماعی عارف مشرب این دوره است، گاهی از این شیوه برای بیان انتقادات خود بهره می‌گیرد. چنین انتقاداتی از وی سیمای فردی بی‌باک را ترسیم می‌کند که با تهوّر و شجاعت تمام، علیه نظام حاکم شوریده است. وی وقتی جامعه‌اش را گرفتار فساد و بی‌بند و باری می‌بیند و شخص شاه را در رأس چنین فساد، با بی‌باکی تمام، شاهان روزگار را سگان پرفساد و خران بی‌فساری می‌داند که با یدک کشیدن القابی همچون «ناصر عبدالله» و «حافظ بلاد الله» جامعه را به تباهی و استیصال می‌کشانند. (سنایی، بی‌تا، ۱۸۴-۱۸۳) در اثر رواج فساد در چنین جامعه‌ای است که هیچ دختر دوشیزه‌ای یافته نمی‌شود و از ذریت آدم پسری نمانده است؛ چرا که همگان در ردای اخلاقی رایج در عصر غوطه ورنند و شاه در مصدر این ردایل قرار دارد. اینجاست که سنایی تازیانه انتقاد را بر دست می‌گیرد و بر نهاد قدرت می‌تازد و خطاب به سلطان مستبد و بیدادگر عصرش می‌گوید:

«تو همی لافی که هی من پادشاه کشورم پادشاه خود نه ای، چون پادشاه کشوری
در سری کانجا خرد باید، همه کبر است و ظلم با چنین سر، مردافساری، نه مرد افسری»

(همان، ۶۶۰)

جسارت وی در این انتقادهای، به حدّی است که از کسی ابایی ندارد و شاه را شایسته افسر نمی‌داند و ناراستی‌ها و ناروایی‌های اخلاقی و اجتماعی عصرش را با نیش قلم جانگزای خود محکوم می‌نماید. (ر.ک. همان ۳۴۶-۶۸۱-۶۸۰-۱۴۸-۸۲)

شاعر دیگر این دوران انوری است که گاهی از زبان صریح و مستقیم استفاده می‌کند و با بهره‌گیری از لحن تند و خشن و کوبنده، فاسدان و جهّال مسند نشین را نکوهش می‌کند. قطعه معروف او که در آن، والی شهر را به سبب آن که در و مروارید گردنبندش از اشک کودکان مردم تهیه شده است، با گدای بی‌حیا برابر می‌داند؛ نگین حلقه شعر سیاسی در تمام ادوار شعر فارسی است. در این قطعه شاعر روایت می‌کند که روزی عاقلی و جاهلی با هم صحبت می‌کردند. عاقل به جاهل می‌گوید که این والی شهر ما فردی مسکین و گدا می‌باشد. جاهل اعتراض می‌کند و می‌گوید چگونه می‌تواند گدا باشد در حالی که حتی یک دگمه از کلاه او هزینه ماهها، بلکه سالها افرادی مانند ما است. عاقل می‌گوید تو اشتباه می‌کنی چرا که او همه آن ثروتها را از اموال من و تو فراهم آورده است. (انوری، ۱۳۷۶، ۵۲۸ و نیز ر.ک. ۵۲۱-۵۱۷)

شاعر خودشیفته و بزرگ منش این عهد خاقانی است که کس را به کس نمی‌شمارد و همگان را به دیده تحقیر می‌نگرد. اگر زبان به انتقاد می‌گشاید از آن‌روست که با وی به مقابله برخاسته‌اند، و یا به طرق مختلف او را تحت فشار قرار داده‌اند و در نتیجه او به آنچه می‌خواسته، نرسیده است. وی نیز برای بیان اشعار انتقادی خود از زبان صریح و مستقیم استفاده می‌کند. در ضمن یکی از اشعار خود به توصیف اوضاع آشفته اجتماعی عصرش می‌پردازد که در آن قدرت و مسند حکومت به دست ناکسان و خسان افتاده است. روز بازار ناکسان و بوالهوسان است و خوشی و شادمانی فقط نصیب افراد پست و بی منزلت گردیده است (خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ۸۷۹-۸۷۸) کرم و جوانمردی در آفاق معدوم شده و دولت به دست خادمان و زنان افتاده است.

«دولت امروز، زن و خادم، راست	کاین امیری و آن شاه قُم است
هر که را نعمت و مال آمد و جاه	سفلگی «رابعهم کلبهم» است
تا به درگاه خدا داری روی	زر آلوده سگ حلقه دم است
باز چون بر در خلق افتد کار	زر، برسفله، خدای دوم است
این کرم جستن خاقانی چیست؟	که کرم در همه آفاق، گم است»

(همان، ۷۹۴)

نظامی نیز گاهی از این شیوه استفاده می‌کند و تنقیر و انزجار خود را از حاکمان ظالم و عسرت جوی و علمای درباری نشان می‌دهد و با بیان صریح و آشکار، به بر ملاکردن فساد و اختناق حاکم بر جامعه می‌پردازد و فریاد بر می‌آورد که ای پیامبر، مسند حکومت و منبر وعظ و ارشاد را از دست نالایقان خارج کن. (نظامی، ۱۳۸۵، ۳۸-۳۷)

۱-۱) هجو

هجو در لغت به معنای نکوهش و سرزنش و شمردن عیوب دیگران است. هجو در عین حال یکی از ابزارهای بیان انتقادات اجتماعی و سیاسی به شمار می‌رود و عبارت است از «نوعی شعر غنایی که بر پایه نقد گزنده و دردانگیز است، و گاهی به سرحد دشنام گویی یا ریشخند مسخره‌آمیز و درد آور نیز می‌انجامد و آن مقابل مدح است.» (حلبی، ۱۳۵۶، ص ۳۵) در این نوع شعر، شاعر با بهره‌گیری از نقاط ضعف و کاستی‌های مشهود در زندگی دیگران، از آنها با هر نوع لفظ زشتی یاد می‌کند و می‌خواهد با اهانت به پایگاه اجتماعی افراد، زشتی‌ها و عیوبشان را بر شمارد. خواه این معایب، واقعی باشد خواه ادعایی. در این نوع اشعار، زشتی‌ها و مفاسد و دشنام‌ها، همگی در کنار هم قرار می‌گیرند تا به وسیله آن کسی یا گروهی تحقیر یا مسخره شوند. این نوع اشعار همواره با الفاظ رکیک و تهمت‌های ناروا همراه بوده و در نتیجه همیشه با زبانی مستقیم و صریح و لحنی کوبنده بیان شده‌اند. «یکی از دلایل مهم انتشار این رشته اشعار را باید در فساد اجتماعی و انحطاط اخلاقی عمومی جستجو نمود.» (مؤتمن، ۱۳۶۴، ۳۱۷) به هر حال، می‌توان گفت که هجو یکی از ابزارهای انتقاد اجتماعی و سیاسی است و به لحاظ برخورداری از عنصر خرده‌گیری و عیب‌جویی بیشترین قابلیت ابزاری را در انتقاد و اعتراض دارد. ولی باید دانست که انتقادات اجتماعی و سیاسی، برخوردار از آرمان اجتماعی است و شاعر و نویسنده به قصد اصلاح جامعه، قلم به دست می‌گیرد؛ در حالی که اغراض در هجوهای شخصی، کاملاً فردی است و این‌گونه هجوها عاری از هر گونه آرمان خواهی اجتماعی است (البته هجوهای سیاسی دارای آرمان خواهی اجتماعی است)، از سوی دیگر عفت کلام در انتقادات اجتماعی و سیاسی رعایت می‌شود؛ در حالی که در هجو، دشنام و توهین و کلمات رکیک و زشت در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. پس می‌توان گفت که هجو نوعی انتقاد اجتماعی است؛ زیرا در عین حال

که خود برآیند اوضاع اجتماعی است به صورتی نهفته، ماهیت اجتماع را بر ملا می‌کند. انوری قطعه‌ای دارد که در آن وضع کارگزاران حکومتی را ترسیم کرده است و از سر هجو و بد زبانی آنها را خطاب قرار داده است. از پادشاه انتقاد می‌کند که چرا چنین افراد بی‌لیاقتی را بر سر پست‌های حساس حکومتی منصوب کرده است.

« خسرو! این چه حلم و خاموشیست	صاحباً این چه عجز و مأیوسیست
آخر افسوستان نیاید از آنک	ملک در دست مشتی افسوسیست
اولاً نائبی که نیست بکار	راست چون پیر کافر روسیست
ثانیاً این کمال مستوفی	نیک سیاح روی و سالوسیست
ثالثاً این قوام رعنا ریش	بر سر منهنئی و جاسوسیست
رابعاً این کریم گنده دهن	مردکی حیلتی و ناموسیست»

(انوری، ۱۳۷۶، ج ۲، ۵۶۷)

از این که می‌بیند اشخاص دون و پست بر مردم حکومت دارند، ناخرسند است. بنابراین ضمن هجو نایب سلطان - خواجه شهاب الدین - به شاه دستور مؤکد می‌دهد که او را عزل کند؛ چرا که این نایب، اموال مردمان را به یغما می‌برد. (همان، ۵۱۶ و نیز ر.ک ۵۱۹)

۲) بیان انتقادات به صورت غیر مستقیم

شاعر و نویسنده آنگاه که نتواند به طور مستقیم اوضاع جامعه را بر ملا سازد با توسل به ابزارها و شیوه‌های گوناگون، اعتراضها و انتقادات خود را بیان می‌دارد که در ذیل به بررسی آنها می‌پردازد.

۲-۱) اعتراض به چرخ و آسمان و تقدیر

برخی از شاعران زبان فارسی در اشعار خود به روزگار و چرخ اعتراض کرده‌اند و آن را سفله پرور و کج مدار، ظالم و ستمکاره دانسته و وضع نابسامان و پریشان خود را به آن نسبت داده‌اند. مسعود سعد جزو این گروه است که شکایت از روزگار، جایگاه خاصی در اشعارش دارد. وی از آنجایی که نمی‌توانسته زهر نفرت و خشم خود را به

جان زورگویان و ستمگران بریزد و به طور مستقیم از عامل اصلی ایجاد پریشانی و نابسامانی جامعه خود، یعنی سلاطین خودکامه و ظالم انتقاد کند، به ناچار از چرخ و آسمان و طالع خودش شکایت کرده است. وی گناه ضجرها و ناملايمات و بدبختی‌های خود را به گردن چرخ و آسمان می‌اندازد و از آزار و ستم فلک آینه کردار اظهار ملالت و شکایت می‌کند. (مسعود سعد، ۱۳۷۴، ۱۶۶ و نیز ر.ک. ۴۷۹-۴۰۲-۳۵-۳۱- ص ۴۰۰-۱۱۱) گاهی نیز گناه را به گردن بخت و اقبال خود می‌اندازد که همواره نگون‌بختی به ارمغان آورده است. (همان، ۲۶۱ و نیز ۵۰۳-۴۹۸-۳۰۱-۲۹۹-۲۹۵-۸۰) زمانی نیز تمامی ستمها و جور و جفای روزگار را از حکم قضا و نقش تقدیر می‌داند (همان، ۶۹ و نیز ر.ک. ۴۰۲-۲۹۷). این زندانی حصارها که بر سر کوههای بی‌فریاد، جوانی اش به هدر می‌رود، آنگاه که درمانده و عاجز می‌شود گناه این همه شومی سرنوشت و بدبختی‌های خودش را به گردن فضل و دانش و هنر خودش می‌اندازد و آرزو می‌کند که ای کاش از هنر بی‌بهره بود.

«تا کی دل خسته در گمان بندم
جرمی که کنم به این و آن بندم
کار از سخن است ناروان تا کی
دل در سخنان ناروان بندم»

(همان، ۲۸۳، و نیز ر.ک. ۲۹۶)

۲-۲) پند و اندرز

پند و اندرز یکی از ابزارهای بیان انتقادی است که شاعر و نویسنده با بهره‌گیری از آن در صدد متن‌بته ساختن افراد برمی‌آید. برای بیان این نوع انتقادات، شاعر از مدح کمک می‌گیرد و بعد از این که با مدحها و ستایشهای خود حس غرور و قدرت‌طلبی خودکامگان و ظالمان را ارضا می‌کند؛ زهر تلخ انتقاد را در قالب پند و اندرز به جان فاسدان و ظالمان فرو می‌ریزد. سنایی گاهی با استفاده از این شیوه، از بی‌عدالتی و غفلت شاه انتقاد می‌کند و در صدد القای اندیشه اجرای عدالت بر می‌آید. به عبارتی با بهره‌گیری از شیوه غیرمستقیم و از طریق منتسب کردن عدالت به کسی که درکی از عدالت ندارد او را متوجه ارزش انسانی این معیار می‌کند. شاعر به این نکته نیک آگاه است که بیداد و ظلم پادشاه، جامعه بشری را به تباهی و استیصال خواهد کشید، بنابراین «اندر بدایت پادشاهی بهرامشاه» او را به اجرای عدالت ترغیب می‌کند و

می‌گوید ای پادشاه بدان که برای محافظت و نگهداری از سلطنت خودت، هیچ نگهبانی بهتر از عدل و داد نخواهی یافت. آگاه باش که هر پادشاهی که عدالت را رعایت نکند، آدم نیست بلکه حیوانی است وحشی که همواره در فکر دریدن و خون آشامی است. (سنایی، ۱۳۷۷، ۵۱۵- و نیز ر.ک. ۵۸۰-۵۷۸-۵۷۷-۵۷۳-۵۵۶-۵۵۲-۵۴۳).

عدالت در قضاوت مهم‌ترین دغدغه و درگیری ذهنی سنایی است. رشوه‌گیری، پایمال کردن حقوق افراد، تبعیض در قضاوت و... او را بر آن می‌دارد که از آشفته بازار قضاوت در عهد خود انتقاد کند. او علم و عدل و تقوی را از لوازم این منصب مهم اجتماعی و حکومتی برمی‌شمارد و به شاه تذکر می‌دهد که از سپردن کارهای خطیر به خیانتکاران خودداری کند.

«هر کسی صدر قضا جویند بی انصاف و عدل لیک داند شاه ما از دانش و عقل و دها
گرگ را بر میش کردن قهرمان، باشد ز جهل گربه را بر پیه کردن پاسبان، باشد خطا»

(سنایی، بی تا، ۲۰)

سنایی روایتی نقل می‌کند که پیرمردی در روستایی، از شحنه‌ای مست، تیر می‌خورد، پیرمرد به قاضی شکایت می‌برد و از قاضی می‌خواهد احقاق حق بکند، ولی قاضی به جای اجرای عدالت، خود شاکی را متهم می‌کند و می‌گوید تو چشم نداشتی که در مسیر تیر شحنه قرار گرفتی و تیرش را با خون خود آلوده ساختی. حالا به مکافات این عمل مجبور هستی جفت گاوهایت را به شحنه بدهی تا از تو راضی شود و تو را ببخشد. در این رهگذر است که سنایی خطاب به پادشاه می‌گوید:

«ای ملک سیرت ملک سیما ملک دنیا به تست درد و دوا
زین چنین قاضیان هرزه درای خلق را گوش کن ز بهر خدا»

(سنایی، ۱۳۷۷، ۵۶۳)

۲-۳ بیان حکایات تمثیلی

برخی از شعرای زبان فارسی در ترسیم سیمای مسندنشینان عصر خود، به ندرت از چهره‌های تاریخی معاصر نام می‌برند. این افراد غالباً برای بیان خصوصیات این زورمندان، از تمثیل بهره می‌گیرند و سعی دارند از سلاطین جبار و خونریزی که در

زمانهای گذشته زندگی کردند، چهره‌های آرمانی و نمادین ترسیم کنند و بدان وسیله به شاهان هم عصر خود درس عبرتی بدهند. فردوسی جزو این دسته از شاعران است. وی با درایت و تیز بینی وقتی می‌بیند هیأت حاکمه، پا بر روی دوش مردم نهاده‌اند و عملاً نسبت به رفاه و آسایش آنها بی اعتنا هستند؛ از یک طرف با آوردن داستان پادشاهان ظالم و بیان سرانجام وخیم و سرنوشت شوم آنان، و از طرف دیگر با بیان داستان پادشاهان دادگر و نقل عاقبت و فرجام خوش آنها، درصدد اصلاح اجتماع و ترسیم جامعه آرمانی خویش است. وی با ارایه این اثر می‌خواهد آیین درست شهریار و سلطنت را به حاکمان معاصر خود بیاموزد و با بازگویی سرنوشت دردناک شاهانی چون ضحاک، افراسیاب، جمشید، هرمز و... حاکمان روزگارش را از آینده دردناکی که در انتظارشان است بی‌گهانند. بدین منظور، با توجه به «ضرورت زمانی و جوّ اختناق حاکم در زمان خودش، بالاجبار برای بیان مسایل روز، زبانی کنایی و اسطوره‌ای انتخاب کرده است» (رضا قلی، ۱۳۶۹، ۳۱) او با بیان اسرار جامعه خودش در حدیث و داستان گذشتگان، بر علیه ستم و استبداد فغان بر آورده و جنایات قدرت سیاسی روزگارش را به تصویر کشیده است. به اعتقاد وی، بهترین صفت هر شاه و حاکمی، خردورزی و عدالت است. ستم را نامه عزل شاهان و موجب بریده شدن فره ایزدی می‌داند. تمامی شاهان جور پیشه را با هر نسبی که داشته باشند و به هر دوره و عصر و سرزمینی که تعلق داشته باشند، محکوم می‌کند و بر این باور است که شاهی که عدالت را رعایت نکند و به مردم زور بگوید و از گوشت درویش برای خویش خورش سازد، بدتر از پلنگ وحشی و درنده است.

«گر از پوست درویش باشد خورش ز چرمش بود بی‌گمان پرورش
پلنگی به از شهریاری چنین که نه شرم دارد نه آیین نه دین»

(فردوسی، ۱۳۸۰، ۱۰۴۰)

به روایت فردوسی وقتی خسرو پرویز ساسانی بر تخت پادشاهی نشست به موبد گفت که این تاج و تخت فقط نصیب کسانی می‌شود که نیک‌بخت و سعادت‌مند باشند. آنگاه بیان کرد که بیدادگری سبب کاستی می‌شود و من پادشاه، کاری جز از راستی و عدالت انجام نخواهم داد. ولی افسوس که این پادشاه نیز از سرخودکامگی،

شروع به بیدادگری کرد، از مردمان باج و مالیاتهای گزاف گرفت تا خزاین خود را آباد نماید. گرگ بیدادگری گردید که تنها آرزویش افزودن گنج بود. در این هنگام مردمان که دار و ندار زندگیشان را از دست داده بودند بی‌آب و نان شدند و به دشمن پناه بردند. سران سپاه نیز شورش کردند و به قیصر نامه نوشتند که به ایران شورش آورد.

«چو آن دادگر شاه بیداد گشت
ز هر کس همه خواسته بستدی
همی این بران آن برین برزدی
به نفرین شد آن آفرینهای پیش
ز بیدادی که تران شاد گشت...
که چون گرگ بیدادگر گشت میش»

(همان، ۱۳۱۴)

آنچه مسلم است این است که فردوسی از شرایط زمان خود تأثیر پذیرفته و در راه داوری نمونه‌های حکومتی شاهانی چون ضحاک، یزدگرد، اسکندر، افراسیاب و... که شاهان بیدادگرند، هرگز سلطان محمود را از یاد نبرده و در ترسیم جنگهای خونین و وحشیانه شاهان باستان همواره به جنگهای بیرحمانه زمان خود نظر داشته است. وی در پایان داستان یزدگرد، گلایه مندی خود را از رهبر سیاسی میهنش ابراز می‌دارد و به منشأ تنگدستی خود و ظلم عمال دولتی اشاره دارد.

«جهاندار اگر نیستی تنگ دست
مرا بر سرگاه بودی نشست»

(همان، ۱۰۴۰ و نیز ر.ک. ۱۲۱۰ و ۸۹۰)

۴-۲) انتقاد از زبان عقلای مجانین و بهالیل

دکتر زرین کوب معتقدند که «این بهالیل... در واقع سخنگویان جناح معترض جامعه بوده‌اند که اختفا در زیر سپر جنون، آنها را از تعقیب و آزار اهل قدرت و مدعیان عقل، ایمن می‌داشته است.» (زرین کوب، ۱۳۵۳، ۲۴۹) عطار یکی از شعرایی است که با استفاده از این شیوه به بیان انتقادات سیاسی پرداخته است. وی معتقد است که در جایی که ظلم و ستم بر آنجا حاکم باشد، برکت از همه چیز می‌رود. در حکایتی نقل می‌کند که روزی بهلول از شاه دنبه می‌خواهد و شاه به جای دنبه، شلغم درهم کوبیده برای او می‌فرستد. بهلول اندکی از آن می‌خورد و بعداً بر روی زمین می‌افکند

و برای این که ماهیت و درون ناپاک پادشاه را بنمایاند خطاب به او می گوید از وقتی که تو پادشاه شده ای، دنبه ها چربی خود را از دست داده اند. (عطار، ۱۳۷۳، ۱۱۴) عطار واقعیت جامعه ای را ترسیم می کند که در یک سوی آن دولتمردان، قصرهای زرنگار و مجلل برای خود فراهم کرده اند، کنیزکان و غلامان در پیش آنها صف بسته و آماده جان نثاری اند. بر تن سگان شکاریشان لباسی از اطلس پوشانده اند و از سر فخر و مباهات، طوقی از گوهر در گردن سگ، و خلخالی از زر در پایش بسته اند. (عطار، ۱۳۸۳، ۳۳۴ و نیز رک ۳۹۶) وی با مهارت و استادی بی نظیر خودش در داستان هارون الرشید و بهلول به سرنوشت سوء عاقبت چنین پادشاهانی اشاره و روایت می کند که روزی، بهلول آمد و در کنار هارون الرشید نشست. اطرافیان هارون، او را با چوب و سنگ آن قدر زدند که از تن او خون جاری شد. بهلول وقتی این حالت را دید، گفت من که یک لحظه این جا نشستم، خون از تنم روانه ساختند، ببین تو که عمری اینجا نشسته ای چه بلایی خواهی چشید.

«تو که اینجا کرده ای عمری نشست
بس که یک یک بند خواهند شکست
یک نفس را من بخوردم آن خویش
وای بر تو ز آنچه خواهی داشت پیش»

(عطار، ۱۳۳۹، ۱۱۷)

۵-۲) بیان انتقادات از زبان پیران و شیوخ

عطار جزو آن دسته از نام آوران عرصه عرفان است که نه تنها زبان به مدح نالایقان و ناکسان نگشود، بلکه با نگاهی نقادانه، زشتی های اخلاقی و ظلم و فساد و ستم را با نیش قلم جانگزای خود محکوم نمود. وی در ترسیم سیمای قدرتمندان عصر خود، گاهی از زبان پیران به بیان انتقاد خود می پردازد و از زبان اینان بر آنان می تازد. در مصیبت نامه از زبان پیر خارکنی که در پشت خود، خوشه جو انباشته بود تا به بچه های خود بدهد، اموال سلطان را حرام می خواند و معتقد است که تمامی این مال و ملک و ضیاع را باید آتش زد چرا که تمامی آنها به زور از مردم گرفته شده است. از زبان پیر می گوید:

«این همه ملک و ضیاع و کار و بار
کاین زمانت جمع شد ای شهریار

مادرت از دوک رشتن گرد کرد
 می ببری مال مسلمانان به زور
 یا پدرت از دانه کشتن گرد کرد؟
 صد هزاران خصم در هم می‌کنی
 گویا ایمان نداری تو به گور
 تا که یک لقمه مسلم می‌کنی»

(عطار، ۱۳۷۳، ۱۵۹-۱۵۸)

وی گاهی با آوردن حکایت‌های متعددی از زبان شیخ رکن الدین اکّاف و شیخ زاهر و دیگران به نظام ناعادلانه مالیاتی روزگار خود اشاره دارد و به سنجر و تمامی پادشاهان ظالم در تمامی زمانها و عرصه‌ها یادآور می‌شود که همه مال و ثروت و پادشاهی شما از آن مردمان است و شما گداترین افراد روی زمین هستید:

خانه خلقی کنی زیر و زیر
 خون بریزی خلق را در صد مقام
 تا براندازی سرافساری به زر
 تا خوری یک لقمه و آنگه حرام»

(همان، ۱۵۹-۱۵۸)

نظامی که از همان آغاز کار شعر و قصه پردازی، سیاست را مورد توجه قرار داده از این شیوه بهره گرفته است. در حکایتی پیرزنی را بر راه سلطان سنجر می‌نشانند. پیرزن، سنجر را به باد انتقاد می‌گیرد. از بیداد او شکوه‌ها بر زبان می‌راند و می‌گوید: شحنة مست تو نیمه شب مرا موی کشان بر سر کوی کشیده و با دشنام و توهین مرا مؤاخذه می‌کند که فلانی را چه کسی در محله تو به قتل رسانده است. ای شاه بدان که جای شگفتی است که باده نوشان دخل ولایت را می‌برند و اتهام آن را به پیر زنان وارد می‌کنند، آگاه باش که چنین ظلم‌هایی موجب ریخته شدن آبروی من و از بین رفتن عدالت تو خواهد شد. زن از شکایت خود باز نمی‌ایستد و می‌گوید:

«داوری و داد نمی‌بینمت
 از ملکان قوت و یاری رسد
 وز ستم آزاد نمی‌بینمت
 از تو به ما بین که چه خواری رسد»

(نظامی، ۱۳۸۵، ۱۰۴)

این جاست که نظامی با پیرزن مظلوم، هم آوا می‌شود. پیرزن از ظلم شحنة سلطان سنجر می‌نالد و نظامی از تباهیهای عصر خویش.

۶-۲) بیان انتقادات به صورت طنز

در حکومت‌های استبدادی و خودکامه که مردم جرأت اظهار نظر درباره جریان‌های حاکم بر جامعه را ندارند، استفاده از طنز به عنوان یکی از راهکارهایی به کار می‌رود که دانشمندان با توسل بدان اوضاع جامعه، حکومت، سیاست و دیدگاه‌های متفاوت مردم از جامعه را به نمایش می‌گذارند. در طنز، شاعر یا نویسنده به طور غیرمستقیم از عقاید و عادات نامطلوب فرد و جامعه پرده برمی‌دارد و آنگاه که جامعه را از مسیر و جاده صحیح و مستقیم منحرف می‌بیند ناقوس هشدار را به صدا در می‌آورد و تصویری از عیوب جامعه را با زهر خنده‌ای همراه می‌سازد که هدفش اصلاح است. طنز همیشه انتقاد می‌کند و «از دیدگاه انتقادی نامستقیم خاص خود و از میان آیینۀ معوج نمای خود نگاه می‌کند» (آرتورپلار، ۱۳۷۸، ۱۳) و «به بزرگنمایی مفاخرت حرف و عمل می‌پردازد، تزویر و ریا همیشه موضوع‌های دم دست اوست... به همین دلیل است که روحانیان و مقدس‌مآبها و مقدس‌نماها از موضوعات محوری طنز به شمار می‌روند.» (همان، ۱۹)

می‌توان چنین گفت که طنز «شعر یا نثری است که با دست‌مایه طعنه به تمسخر و نشان دادن معایب، زشتی‌ها و مفاصد فرد و جامعه می‌پردازد. طنز را زاده اعتراض تعالی یافته دانسته‌اند که نویسندگان آن را زیر فشار سیاسی و اجتماعی بیان کرده‌اند.» (انوشه، ۱۳۷۶، ۹۳۴) از آنچه گفته شد می‌توان حکم کرد که طنز نوعی انتقاد است که منتقد در آن با دیدی شوخ طبعانه، نارسایی‌های فردی، اجتماعی و سیاسی را به قصد اصلاح مورد نکوهش قرار می‌دهد. طنز و انتقاد هر دو به قصد اصلاح جامعه نوشته می‌شوند و عنصر خرده‌گیری و عیب‌جویی در آنها مشترک است. ولی باید دانست که انتقاد اجتماعی و سیاسی ممکن است به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم بیان گردد، در حالی که طنز، فقط به صورت غیرمستقیم و در جامه شوخی و خنده ارایه می‌شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت که طنز یکی از انواع انتقادات اجتماعی و سیاسی است که منتقد در آن به صورت غیر مستقیم به بیان نارسایی‌های جامعه و هیأت حاکمه آن می‌پردازد. از طرف دیگر در انتقاد، معایب و مفاصد آن‌چنان که هست بیان می‌شود ولی در طنز، این معایب و مفاصد بزرگ‌تر نموده می‌شود.

در عرصه ادبیات، انوری یکی از شعرایی است که گاهی از زبان طنز برای بیان انتقادات سیاسی استفاده می‌کند. وی از زبان دو روباه به انتقاد از دولت‌نانی می‌پردازد که ظالم و ستمگرند و از فرط نادانی و بی‌خبری «خر» از «روباه» نمی‌شناسند و تر و خشک را با هم می‌سوزانند. (انوری، ۱۳۷۶، ج ۲، ۷۰۱) وی نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و بحران ارزشهای انسانی را با بیان طنزآمیز خود برملا می‌سازد و می‌گوید: طالبان علم، خرج و کفاف روزی خود را نمی‌یابند ولی مطربان و آنان که زندگیشان را در لهو و لعب، سپری می‌کنند در رفاه و تجملات مادی غوطه‌ور هستند.

«ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی
نی گوشه کنجی و کتابی بر عاقل بهتر ز بسی گنج و بسی کامروانی»

(همان، ۷۵۱)

نظامی نیز در حکایتها و داستانهای خود، گاهی با بهره‌گیری از زبان غیرمستقیم و ابزار طنز، به برملا کردن واقعیات موجود در جامعه خود می‌پردازد. در این راستا حکایت دو مرغی را مطرح می‌کند که در مورد شیربهای عروسی با هم بحث و مشاجره دارند. انوشیروان وقتی این مرغها را می‌بیند از وزیر خود می‌پرسد که اینها به همدیگر چه می‌گویند. وزیر، انوشیروان را از ماجرای آنها با خبر می‌سازد و می‌گوید این مرغ به آن دیگری می‌گوید که با داشتن این پادشاه، نگران شیربها نباش. زیرا با وجود او طولی نمی‌کشد که هزاران ده خراب را به عنوان شیربها به تو خواهم داد.

«گر ملک این است نه بس روزگار زین ده ویران دهمت صد هزار»

(نظامی، ۱۳۸۵، ۹۳)

علاوه بر این، در عرصه ادبیات شاهد نوع دیگری از طنز هستیم که می‌توان آن را طنز فلسفی نامید. این نوع طنز همزمان با رشد و گسترش تصوف به وجود آمده است و همواره چون و چرایی در کار هستی را پیش می‌کشد. چنین طنزهایی در واقع یک حرکت اعتراضی در برابر بی‌عدالتی‌ها و مفاسد اجتماعی به شمار می‌آیند که هدفشان به جای این که متوجه هیأت حاکم ظالم و فاسد زمانه باشد، متوجه خدا است. شاخص‌ترین رد پای این نوع طنزها در اشعار عطار به چشم می‌خورد. وی در

مصیبت‌نامه خود، حکایت‌های متعددی از این نوع طنزها را آورده و در آنها با نهایت مهارت و استادی خود به نظام هستی و جامعه اعتراض کرده است. اشاره به روزگاری دارد که نان، نام مهین خدای است، بنابراین از سر طنز می‌گوید که شخصی، از شوریده حالی پرسید که نام اعظم خدا چیست؟ گفت نان! گفت چرا؟ جواب داد که در قحط سال نیشابور، چهل شبانه روز گشتم، نه مسجدی گشاده دیدم و نه بانگ نمازی شنیدم. پس...

«من بدانستم که نان، نام مهینست نقطه جمعیت و بنیاد دینست»

(عطار، ۱۳۷۳، ۲۶۷)

با بهره‌گیری از این طنزهای فلسفی است که عطار، تمامی نارساییها و کمبودها و بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌ها و زورمداری‌های حاکمان را جلوه‌گر می‌سازد، در حکایتی به زندگی پر زرق و برق کارگزاران دولتی اشاره دارد که غلامان زیبا روی سرو قد و سیم ساعد که هر یک در شب افروزی در گوش دارند و کمربندهای مرصع بر کمر و طوق زرین در گردن، در اطراف آنها حلقه زده‌اند، دیوانه‌ای که ژنده پوش بود و پا برهنه، این کارگزاران را غرق در تجملات می‌بیند و می‌پرسد این خیل حوران مال چه کسی است؟ می‌گویند مال عمید است. دیوانه وقتی این سخن را می‌شنود دود از سرش بلند می‌شود و روی به سوی آسمان می‌کند و از سر طنز به خدا می‌گوید:

«گفت ای دارنده عرش مجید! بنده پروردن بیاموز از عمید»

(عطار، ۱۳۸۳، ۳۵۸)

نتیجه‌گیری

از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به بعد، به لحاظ نابسامانی اوضاع اجتماعی و سیاسی، در آثار ادبی، نوعی انزجار و تنفر از اوضاع و احوال اجتماعی و کارگزاران حکومتی مشاهده می‌شود و جهل و نادانی و غرور و غلامبارگی و عیش و فساد آنان مورد انتقاد قرار می‌گیرد. شاعران و نویسندگان روشنفکر با مشاهده ناپایداری و نابسامانی فضای سیاسی و تلون اخلاقی جامعه با بهره‌گیری از طرق گوناگونی که تابع شرایط اجتماعی و سیاسی و شخصیت و شجاعت فردی سراینده‌گان اشعار است به

بر ملا کردن واقعیت‌ها می‌پردازند. در این میان از آغاز شعر فارسی تا اوایل قرن هفتم شاعران ایرانی از شیوه‌های ذیل برای بیان انتقادات خود بهره جست‌ه‌اند.

بیان غیر مستقیم	بیان مستقیم	شاعران
با نقل حکایات تاریخی و تمثیلی	در پایان حکایتها با لحن اندرز و تنبیه	فردوسی
	با لحن صریح	ناصرخسرو
در قالب اعتراض به چرخ و تقدیر	با لحن صریح	مسعود سعد
در قالب پند و اندرز + هجو	با لحن صریح + هجو	سنایی
به شیوه طنز	در قالب هجو	انوری
	با لحن صریح	خاقانی
به شیوه طنز از زبان پیران	با لحن صریح	نظامی
از زبان عقلای مجانبین از زبان پیران به شیوه طنزهای فلسفی		عطار

فهرست منابع

۱. آرتور پلار، ۱۳۷۸، طنز، ترجمه سعید سعیدپور، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
۲. انوری، ۱۳۷۶، دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. حلبی، علی اصغر، ۱۳۶۵، مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات پیک.
۴. خاقانی، ۱۳۷۵، دیوان اشعار، ویراسته دکتر کزازی، ج ۲، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
۵. دانشنامه ادب فارسی (۲)، ۱۳۷۶، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات.
۶. دبیر سیاقی، ۱۳۷۴، پیشاهنگان شعر پارسی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. رضاقلی، علی، ۱۳۶۹، جامعه‌شناسی خودکامگی، بی‌جا: نشر نی.
۸. ریاحی، محمدمین، ۱۳۷۳، کسای مروز، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی.
۹. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۵۳، نه شرقی، نه غربی - انسانی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۰. سنایی، ۱۳۷۷، حدیقه الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. -----، بی‌تا، دیوان اشعار، تصحیح مدرس رضوی، چاپ سوم، بی‌جا: انتشارات کتابخانه سنایی.
۱۲. شفیع کدکنی، محمد رضا، ۱۳۷۶، تازیانه‌های سلوک، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه.
۱۳. صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۶، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ هفتم، انتشارات فردوس.
۱۴. عطار، ۱۳۷۳، مصیبت‌نامه، به تصحیح دکتر نورانی وصال، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوآر.
۱۵. -----، ۱۳۸۳، منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
۱۶. -----، ۱۳۳۹، الهی نامه، به کوشش فواد روحانی، تهران: انتشارات زوآر.
۱۷. فردوسی، ۱۳۸۰، شاهنامه (متن کامل)، چاپ هفتم، تهران: انتشارات قطره.
۱۸. مسعود سعد، ۱۳۷۴، دیوان اشعار، با مقدمه رشید یاسمی، چاپ اول تهران: انتشارات سخن.
۱۹. مؤتمن، زین العابدین، ۱۳۶۴، شعر و ادب فارسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات زرین.
۲۰. ناصر خسرو، ۱۳۷۸، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی - مهدی محقق، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۱. نظامی، ۱۳۸۵، مخزن الاسرار، با تصحیح و حواشی وحید دستگردی، چاپ اول، تهران: افکار.